



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواریگی نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

پنج جنگ در قالب یک جنگ: نبرد بر سر اوکراین

سوزان واتکینز

ترجمه‌ی: بهرام صفایی



دی ۱۴۰۱

یکی از واکاوی‌های کلاسیک از جنگ جهانی دوم آن را نتیجه‌ی پنج گونه‌ی متفاوتِ کشاکش توصیف می‌کند. [۱] نخست، جنگ میان قدرت‌های امپریالیستی برتر — آلمان، ژاپن، ایالات متحد و بریتانیا — که برای رسیدن به جایگاه قدرت هژمون جهانی در حال هماوردی بودند. به این منظور، قدرت‌های هماورد می‌بایست دو اقدام را در دستور کار قرار می‌دادند: کنترل خود را بر منطقه‌ای بسیار مهم تحکیم می‌کردند — برای ژاپن چین و جنوب شرقی آسیا؛ برای آلمان، مناطق غربی اتحاد شوروی و قفقاز («هندوستان ما»). و نیز ضربه‌ای فلج‌کننده وارد می‌آوردند بر هر قدرت امپریالیستی‌ای که می‌کوشید سد راه‌شان باشد؛ برای ژاپن، این قدرت ایالات متحد بود که قصد میدان دادن به هیچ رقیبی را در اقیانوس آرام نداشت. برای آلمان، این نکته درباره‌ی فرانسه و بریتانیا صدق می‌کرد که هیچ نمی‌خواستند اروپا را تحت سلطه‌ی برلین ببینند.

این جنگ میان امپریالیست‌ها در وهله‌ی اول در دو صحنه‌ی جداگانه جریان داشت، شمال اروپا — ابتدا لهستان، سپس بلژیک، هلند، فرانسه، دانمارک و نروژ در ۱۹۴۰ به دست ورماخت افتاد؛ عملیات بارباروسا در تابستان بعدی آغاز شد — و حوزه‌ی اقیانوس آرام، که در آن تحریم فرانکلین دلانو روزولت بر عرضه‌ی نفت و سخت‌گیری در مذاکرات توکیو را به این سو سوق داد که مالزی، سنگاپور و اندونزی را به فتوحاتش در چین و هندوچین فرانسه بیفزاید، و بکوشد ناوگان ایالات متحد در هاوایی را از دور خارج کند. این دو صحنه پس از آن در هم تنیده شدند که ایالات متحد وارد جنگ شد و بریتانیا، که بدهکار ایالات متحد بود، از نبرد بریتانیا جان به در برد و در نتیجه نیروهایش را به خاورمیانه فرستاد تا از میادین نفتی عراق و ایران و امپراتوری بی‌دروپیکری حراست کند که از مصر و شرق آفریقا تا هندوستان، برمه، مالایا و سنگاپور و هنگ کنگ و حوزه‌ی اقیانوس آرام امتداد داشت. این جنگ بین‌امپریالیستی به پیروزی قاطع ایالات متحد انجامید، که توانسته بود آلمان و ژاپن را به زانو درآورد و بریتانیا و فرانسه را ضعیف کند و در نتیجه در مقام قدرت هژمونیک تازه سر برآورد.

دومین گونه‌ی جنگ دفاع شوروی در برابر تهاجم آلمان بود، که توانست از دستاوردهای ۱۹۱۷ در مقابل ضدانقلاب نازی حفاظت کند، ارتش سرخ را بازسازی کند و سپس — درحالی‌که متفقین غربی با دفاع سرسختانه و غافل‌گیرکننده‌ی آلمان در شمال ایتالیا و راین-لند-آردن زمین‌گیر شده بودند — با نابودی رژیم‌های دست‌نشانده‌ی نازی‌ها در بخارست، صوفیه، ویلنیوس، تالین، ورشو، بوداپست و وین پس از عقب‌نشینی در ۱۹۴۴-۱۹۴۵ به سوی غرب رفت. شوروی از دل جنگ در مقام دومین قدرت جهانی سر برآورد که بر سرتاسر

اروپای شرقی حاکم بود. گرچه مسکو اجازه داد پای سربازان غربی به وین و برلین باز شود، پس از به اجرا درآمدن دکترین ترومن، استالین سیاست نظامی-بوروکراتیک «انقلاب از بالا» را تحمیل کرد، نیروهای چپ مستقل را تارومار کرد و «میراث سیاسی زشتی» به جا گذاشت که مَهْر خود را بر وضعیت پس از جنگ زد.[۲]

سومین گونه‌ی جنگ متمایز بود. این جنگ را مردم چین علیه امپریالیسم ژاپن برپا کردند، که پس از قطع حمایت متفقین از کومین‌تانگ به شکل انقلابی اجتماعی درآمد. چهارمی، باز هم متمایز، جنگ‌های رهایی‌بخش ملی به دست نیروهای ضداستعماری بود که از جنگیدن برای اربابان فرانسوی، بریتانیایی، هلندی و امریکایی‌شان در هندوچین، برمه، مالایا، اندونزی و فیلیپین سر باز زدند، و جنبش اخراج از هندوستان هم به آن‌ها پیوست؛ این نبردها نیز در اندونزی و هندوچین به هیئت انقلاب اجتماعی درآمد. پنجمی، جنبش‌های مقاومت مسلحانه‌ی اروپای تحت اشغال نازی‌ها، که در موارد متعدد - یوگسلاوری، آلبانی، یونان - خصلت خیزش ملی، انقلاب یا جنگ داخلی به خود گرفت، و فرآیندهای موازی در فرانسه و ایتالیا شاهد ظهور احزاب کمونیست توده‌ای بود. ورود نیروهای اجتماعی مستقل مردمی به مهلکه‌ی نبرد میان امپریالیست‌ها از طریق «جنگ‌های مشروع» مقاومت و رهایی‌بخش ملی نقشی چشم‌گیر در شکل دادن به سی سال نخست نظم پس از جنگ ایفا کردند.[۳]

۲

آیا این دورنمایی تحلیلی می‌تواند پرتویی بر جنگ جاری در اوکراین بیندازد؟ نیازی نیست به اختلاف چشم‌گیر میان ابعاد و ویرانگری این دو جنگ - هشتاد میلیون کشته بین سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ - اشاره کنیم. به‌علاوه، موقعیت تاریخی-جهانی فقط دگرگون نشده بلکه به‌کل واژگون شده است. توازن کلی میان قدرت‌های هم‌اورد مجالی برای آبره‌زمون جدید قراهیم کرده؛ قدرتی متکی به ایدئولوژی جهان‌گستر نیرومند که مهار ارتش و توان مالی‌ای بی‌رقیب را در دست دارد و اساساً هر دولتی را که در برابر نفوذ اقتصادی و سیاسی‌اش سر به مخالفت بردارد به‌نوعی دشمن می‌پندارد. در عرصه‌ی اقتصاد، شکوفایی پس از جنگ راه را برای صنعت‌زدایی بر اثر رکود درازمدت هموار کرده است؛ رکودی که فقط با حباب‌های مالی، مهندسی پولی و حجم فزاینده‌ی بدهی بهبود می‌یابد. در عرصه‌ی اجتماعی، یورش سرمایه‌داری به رهبری ایالات متحد شرایط دوران پس از جنگ را معکوس کرده است: به جای رشد مبارزه‌جویی طبقه‌ی کارگر، کارگران صنعتی رو به انحطاط رفته‌اند، برون‌سپاری شده و به بازندگانی سرخورده بدل شده‌اند. چین انقلابی تهی‌دست شده حالا دومین اقتصاد بزرگ جهان است و حزب کمونیست چین با تکیه بر ابزارهای دیجیتال بر آن حکم می‌راند.

اتحاد شوروی فروپاشی را انتخاب کرد و ایالات متحد نوعی سرمایه‌داری را در سراسر بلوک شوروی سابق برقرار کرد. سلسله‌مراتب قدرت‌ها به هنگام جنگ در اوکراین، اقتصادها و طبقات‌شان، تضادی چشم‌گیر با سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ دارد.

با این حال، جنگ ۲۰۲۲ جنگی بین‌المللی هم هست که در جبهه‌های اقتصادی و ایدئولوژیک و نیز نظامی جریان دارد و قدرت‌های جهانی را رودرروی یک‌دیگر قرار داده و آرایشی گسترده از دولت‌ها را در حکم شرکت‌کنندگان یا حامی، اگر نگوئیم مبارز، بسیج کرده است. [۴] حالا که جنگ به نهمین ماه خود پا می‌گذارد، چه بسا مفید باشد که میان گونه‌های مختلف نبردی که جریان دارد تمایز قایل شویم — تا خاستگاه‌ها و نیز علل بلافصل و نیز اهداف، استراتژی‌ها و انسجام داخلی و منابع مادی و ایدئولوژیک طرف‌های متخاصم را بررسی کنیم — و ببینیم همه‌ی این‌ها چه‌طور هیزمش به آتش پویه‌های جنگی گسترده‌تر می‌ریزند. آن‌چه در ادامه می‌آید به‌ناگزیر طرح‌وار است، و سرشت پیچیده‌ی بازیگران را فرومی‌گذارد و بی‌شک بر اثر غبار جنگ و اطلاعات محدودی که درباره‌ی مسائل کلیدی در دست داریم مبهم است. مقاله‌ی حاضر در هنگامه‌ی نخستین چشم‌اندازها عرضه می‌شود و به‌یقین نیازمند ریزه‌کاری و تصحیح است. اما نخستین واکاوی‌ها، همانند همه‌ی جنگ‌ها، باید عوامل منطقه‌ای خاص را در نظر بگیرند.

شرایط جغرافیایی و ژئوپلیتیک اوکراین، که در مسیری به طول قریب به هزار مایل در امتداد مناطق مرزی دنیپر گسترده شده، از مدت‌ها پیش خاک این کشور را در معرض نفوذ قدرت‌های خارجی قرار داده است — با این حال، در اغلب اوقات، این خارجی‌ها را قدرت‌های رقیب محلی فراخوانده‌اند. هیچ نیازی نیست که به دوران تهاجم مغول‌ها بازگردیم، یا تحمیل سلطه‌ی اشرافی-کاتولیک در مشترک‌المنافع لهستان-لیتوانی در سده‌ی هفدهم و متوسل شدن قزاق‌های شورشی به تزار. در خلال جنگ جهانی اول، نیروهای اتریش-مجارستان و نیروهای تزار-کرنسکی این سرزمین‌ها را دستخوش تاخت‌وتاز قرار داده بودند، چرا که یکی از صحنه‌های اصلی جبهه‌ی شرق بود. از ۱۹۲۲-۱۹۱۷ به بعد، این منطقه به جبهه‌ی جنوبی جنگ سرد بدل شد: شورای مرکزی اوکراین در کیف از برلین و وین درخواست کمک کرد تا با نیروهای شوروی در خارکیف، اودسا و دونتس، و نیز آنارشویست‌های ماخو در زاپوریژیا بجنگند؛ لهستان لویو را به پشتوانه‌ی کنفرانس صلح پاریس تصرف کرد؛ نیروهای سفید وابسته به غرب و شورشیان استقلال طلب با دیدگاه‌های گوناگون، از سوسیالیست‌ها تا نئوفاشیست‌ها، از کیف تا کریمه با ارتش سرخ جنگیدند. پیش از پایان دهه‌ی ۱۹۲۰، ویرانگری‌های استالین رفته‌رفته راه را بر فتوحات ورماخت و نبرد مرگ‌وزندگی جنگ جهانی دوم هموار می‌کرد. دولت نوپایی که از دل فروپاشی رازآلود اتحاد شوروی در شب ۸ دسامبر ۱۹۹۱ به دست تروئیکای بلاژوا، یعنی

یلتسین، شوشکویچ و کوشما، زاده شد هم از این منطق پا فراتر نگذاشت. در کشوری متفرق، نیروهای رقیب خارجی‌ها را به درون فرامی‌خوانند.

۳

گونه‌های اصلی کشاکش‌های جاری چه هستند؟ به لحاظ تحلیلی، اگر از سطح خُرد به سطح کلان برویم، هیچ‌گیزی از مسئله‌ی جنگ داخلی درون خود اوکراین نیست. این جنگ داخلی به‌خودی‌خود جنگی بین‌المللی ایجاد نمی‌کند؛ اما این جنگ داخلی بدون جنگ بین‌المللی رخ نمی‌داد. فروپاشی اتحاد شوروی در گُنه آن قرار دارد، که تکثر روسیه را به مجموعه‌ای از اقلیت‌های پُرشمار درون دولت-ملت‌های جدید بدل کرد. در اوکراین، خودِ طبقه‌ی حاکم به لحاظ سیاسی متشتت بود، برخی الیگارش‌ها و احزاب‌شان بیش‌تر به مسکو گرایش داشتند، دیگران به واشنگتن، برلین و ورشو، درحالی‌که قدرت‌مندترین‌ها روابطی با تمام طرف‌ها برقرار می‌کردند که به بیان مؤدبانه می‌توان جهان‌وطنی خواند. به لحاظ اجتماعی، افتراق‌های میان مناطق پیش‌تر صنعتی و مادرشهر نه‌فقط در امتداد مرزها بلکه در امتداد تفاوت‌های زبانی، رژیم‌های انباشت و حتی شیوه‌های تولید کشیده می‌شد. امید بلشویکی مبنی بر این‌که درون جمهوری‌های شوروی مشترک پرولتاریای صنعتی حوزه‌ی آبریز دونتس به چراغ راهنمای منطقه‌ی محافظه‌کار غرب اوکراین بدل شود، بر باد رفت. در ۲۰۱۴، دانشجویی در کیف می‌توانست به کارگران دونباس بگوید: «همه‌شان شوروی چی هستند. دست خودشان نیست.» [۵]

رخدادهای میدان در ۲۰۱۴ — سقوط دولت طرفدار مسکوی یانوکوویچ بر اثر خیزش مردمی در کیف، که با تظاهرات مخالف آن در شرق، پایگاه انتخاباتی دولت یانوکوویچ، رودرو شد — این مناسبات را پیچیده‌تر کرد. مخالفت با دولت جدید گسترده بود؛ در اواخر فوریه، حدود ۳۵۰۰ مقام انتخابی در کنفرانسی ضد میدان در خارکیف گرد هم آمدند. روز بعد، پارلمان کیف حمایت از زبان روسی را به عنوان زبانی منطقه‌ای الغا کرد. خیزش‌های ضد میدان در شرق اوکراین الگوی کیفی اشغال میادین اصلی و تسخیر ساختمان‌های دولتی را اقتباس کرد. نیروهای امنیتی نیز متشتت بودند؛ در برخی مناطق، پلیس محلی هیچ تلاشی برای جلوگیری از تظاهرکنندگان ضد میدان نکرد. این عاملی تعیین‌کننده در موفقیت این تظاهرات در شهرهایی نظیر خارکیف یا اودسا بود. اقتدار کیف هنوز می‌چربید. در شهرهای پُرتکاپویی نظیر دونتسک و لوهانسک، میلیشایی مردمی مرکب از معدن‌چیان، رانندگان کامیون، نگهبان‌ها و بی‌کاران محلی بر سر دفاتر منطقه‌ای-اداری آوار شد و جمهوری‌های خلق اعلام می‌شد، که صاحبان کسب‌وکار محلی یا فرماندهان ارتش را به عنوان رهبر خود انتخاب می‌کردند. در آشوب روزهای نخست، معدودی «داوطلب روس» هم در صحنه دیده می‌شدند. [۶]

نظامی شدن افتراق سیاسی آرام و ناموزون بود. اگر نخستین گلوله‌های نمادین از لوله‌ی تک‌تیراندازها در کیف به سوی معترضان میدان شلیک شد، هنوز ناروشن است که این تک‌تیراندازها نیروهای امنیتی دولتی بودند یا، چنان که واکاوی شواهد پزشکی قانونی نشان می‌دهند، ستیزه‌جویان راست افراطی‌ای از میان صفوف معترضان [۷] بی‌شک وزیر داخله‌ی جدید، آرسن آواکف، مبارزات خیابانی راست افراطی پرآوی سکتور را پیش از ارسال گارد ملی برای در هم کوفتن «تروریست‌ها» در شرق با گارد ملی ادغام کرده بود. در ماریوپل، نیروهای وزارت داخله ظاهراً دست به قتل عام بیست نفر زدند، از جمله پلیسی محلی که از سرکوب معترضان ضدمیدان محلی سر باز زده بود. از سوی دیگر، در اودسا، نیروهای غیرنظامی رودرروی یکدیگر ایستادند: حدود دوهزار طرفدار ناسیونالیست فوتبال، مسلح به اسلحه‌های دست‌ساز، به چادرهای سیصد معترض هوادار روسیه در میدان مرکزی حمله کردند؛ وقتی ناسیونالیست‌ها دفترهای اتحادیه‌هایی را به آتش کشیدند که در آن معترضان کوشیده بودند برای دفاع از خود سنگربندی کنند، چهل تن از معترضان کشته شدند. [۸]

دو سوی جنگ داخلی هم‌سنگ نبودند. دولت جدید در کیف نه فقط منابع حکومتی را در اختیار داشت — در ژوئن ۲۰۱۴، نیروی هوایی و توپخانه شهرهای شورشی دونباس را زیر آتش گرفت — بلکه به لحاظ سیاسی متمرکزتر و به لحاظ اجتماعی منسجم‌تر بود، و نفرت از روسیه و دورنمای پیوستن به غرب نیروهایش را در کنار هم نگاه می‌داشت. مطالبات ساکنان شرق اوکراین پراکنده‌تر بود: فدرالیسم، خودمختاری منطقه‌ای؛ در ابتدا کم‌تر از یک‌سوم شرقی‌ها هوادار جدایی از اوکراین بودند. [۹] آن‌ها به معنای واقعی کلمه فاقد استراتژی بودند. به لحاظ ایدئولوژیک، نخستین معترضان را باور به حق تعیین سرنوشت دموکراتیک گرد هم می‌آورد که درست برخلاف میدان بود. حال و هوای باشگاه‌های کهنه‌سربازان و انجمن‌های رزمی‌کاران، که شبه‌نظامیان از دل آن‌ها بیرون آمدند، به این اوضاع لایه‌ی ناسیونالیست روس افراطی‌تری افزود که افسانه‌ی ساخته‌وپرداخته‌ی کرملین مبنی بر بسیج ضدفاشیستی علیه «خونتای کیف» به آن مشروعیت می‌بخشید.

هر دو طرف نبرد به کمک قدرت‌های خارجی چشم داشتند. وزارت خارجه‌ی ایالات متحد از مدت‌ها پیش در کیف حضور داشت و دولت‌های اتحادیه‌ی اروپا حامی مالی انبوهی از سمن‌ها بود. آن‌ها در انتخابات ۲۰۱۰ از رقیب یانوکوویچ، یولیا تیموشنکو، ناسیونالیست، و خیزش میدان علیه یانوکوویچ حمایت کرده بودند. ویکتوریا نولاند، فرستاده‌ی دولت اوباما در کشور، به شدت در انتصابات بلوک حاکم در کیف دخالت داشت؛ بلوکی متشکل از الیگارشی‌های هوادار غرب، نئولیبرال‌ها، سمن‌های حقوق بشری، ناسیونالیست‌های تندرو و عناصر راست افراطی. در این شرایط، واشنگتن توافق‌نامه‌ی میان یانوکوویچ و اپوزیسیون را برای گذار مسالمت‌آمیز، انتخابات زودهنگام و بازگشت به قانون اساسی ۲۰۰۴، که مورد حمایت آلمان، لهستان و فرانسه

بود، کنار گذاشت و یورش خشونت‌بار نهایی به ساختمان ریاست‌جمهوری را به دیده‌ی اغماض نگریست. افراد اوباما، از جمله جو بایدن، معاون رئیس‌جمهور، به دنبال نتیجه‌ای قاطع‌تر برای شرق-غرب و بالعکس قدرت سیاسی در اوکراین بودند. در مقابل، پوتین کنترل کریمه با اکثریت ساکنان روس‌تبار را در دست گرفت؛ منطقه‌ای که مسکو پیش از آن از حق داشتن پایگاه نظامی برای ناوگان دریایی خود برخوردار بود و حدود ۲۵ هزار سرباز را در اختیار داشت — و حالا آن را تحت تهدید رژیم جدید در کیف می‌دانست. اوباما این حرکت را تخطی از قوانین بین‌الملل اعلام و تحریم‌هایی وضع کرد.

الحاق بی‌دردسر کریمه به امیدهای شبه‌نظامیان شورشی‌ای که پوتین به آن‌ها کمک می‌کرد نیز دامن زد. در عوض، روسیه فقط کمک‌های ضروری برای سر پا نگاه داشتن جمهوری‌های خلق ارسال می‌کرد — شامل حمایت تسلیحاتی پنهانی، در عملیات باد شمالی اوت ۲۰۱۴ — بدون آن‌که آن‌ها را به رسمیت بشناسد. در ۲۰۱۵، پوتین نمایندگان بی‌میل این جمهوری‌ها را وادار کرد توافق مینسک را امضا کنند؛ توافقی که گسترش آن‌ها را با مانع روبه‌رو می‌کرد. هدف مسکو جلوگیری از پیوستن اوکراین به ناتو بود، نه رهایی دونباس. هم‌زمان، واشنگتن نیروهای کیف را تجهیز می‌کرد و آموزش می‌داد و توافق مینسک را روز به روز بی‌معنا می‌کرد. در دوران بایدن، به سرعت این اقدامات افزوده شد. در ۲۰۲۱، اوکراین در تمرین‌های نظامی و دریایی گسترده‌ای با قدرت‌های ناتو مشارکت داشت و توافق‌نامه‌ی «شراکت استراتژیک» تازه‌ای با ایالات متحده امضا کرد. به این ترتیب، نتیجه‌ی جنگ داخلی بن‌بستی بود که در ظاهر مسلحانه می‌نمود. در بافتاری که اکثر اوکراینی‌ها همچنان به لحاظ سیاسی منفعل بودند، مداخلات روسیه و ایالات متحده — که هر کدام با دعوت نیروهای متخصص بود — به تقویت پویه‌های جنگی کمک کرد.

۴

جنگ پوتین، دومین گونه‌ی کشاکش جاری، سویه‌ی دوگانه‌ی مبهمی دارد، که با دو خصم یعنی ناتو و اوکراین تعریف می‌شود. از سوی، تحرکات روسیه در حکم قمار دفاعی‌ای از سر استیصال در برابر پیش‌روی قدرت نظامی ایالات متحده آغاز شد. از سوی، تهاجم روسیه جنگی نوامپریالیستی برای فتح یا تجزیه است، با دورنمایی متزلزل، که از گزینه‌ی روی میز کیف برای ادغام در غرب برانگیخته شده است. به لحاظ تحلیلی، دو سویه‌ی جنگ خاستگاه‌ها، اهداف و ایدئولوژی‌های متمایز دارند. سویه‌ی دفاعی — تشویش‌های کرملین بابت پیش‌روی تسلیحات امریکایی تا پشت دروازه‌هایش — سابقه‌ای بسیار پیش‌تر از هرگونه اهمیت سیاسی بازیابی «جهان روسی» دارد. خاستگاه‌های آن به تأسیس ناتو به مثابه‌ی اتحاد نظامی تهاجمی به فرماندهی

ایالات متحد بازمی‌گردد که از همان ابتدا مسکو را نشانه رفته بود. ناتو پس از پایان جنگ سرد برای عملیات خارج از منطقه بازآرایی شده بود و کنار گذاشتن روسیه مستقیماً به تعریف مناسبات نابرابر دوست-دشمن کمک کرد. کمک‌های روسیه به عملیات ایالات متحد در افغانستان و جاهای دیگر هر اندازه چالپوسانه بود، درخواست‌های روسیه برای مذاکرات بر سر توقف گسترش ناتو به سوی شرق — مونیخ ۲۰۰۷، بخارست ۲۰۰۸، تکرار ابتکار عمل‌های روسیه در ۲۰۲۱ — همیشه نادیده گرفته شده است.

در برابر این‌ها، استراتژی عقلانی مسکو همانا ایجاد توازن در برابر واشنگتن با کمک سایر خارجی‌ها بود و می‌کوشید شکاف‌های درون متحدان ناتو را افزایش دهد و موضع خود را تقویت کند. با شتاب گرفتن چرخش اوکراین به سوی غرب در ۲۰۱۴ اوضاع بحرانی شد، و چه‌بسا با نگرانی پوتین بر سر جایگاهش در تاریخ و آگاهی از تنگی وقت بدتر شد. حرکت اول پوتین توافق مینسک بود که تضمین می‌کرد اوکراین قدرتی بی‌طرف با ساختاری فدرال باشد. در نتیجه، این توافق با مخالفت سرسختانه‌ی ناسیونالیست‌های اوکراین مواجه شد که از حمایت ضمنی ایالات متحد برخوردار بودند. در ۲۰۲۱، دولت بایدن ادغام اوکراین به‌عنوان «شریک» ناتو را تسریع کرد، و در سندی نظامی استراتژیک اعلام شد که اوکراین «از حمایت نظامی جامعه‌ی جهانی در رویارویی ژئوپلیتیک با فدراسیون روسیه» برخوردار است. این مسئله به قمار پوتین برای دست زدن به دیپلماسی زورگویانه در سپتامبر ۲۰۲۱ انجامید، و خواسته‌هایش را به بسیج نظامی تمام‌عیار متکی کرد. اما در غیاب هرگونه مسیر خروج برای کاهش تنش‌ها، خودداری بایدن از پشتیبانی از مذاکرات واقعی کمک کرد تا ژست دفاعی روسیه در برابر ناتو به موضع نوامپریالیستی تهاجمی علیه اوکراین بدل شود.

هرچند اقدامات نظامی روسیه تحت‌الشعاع اشتباهات در مرکز اوکراین قرار گرفت — حمله‌ی ناکام چتربازان به کیف، ترافیک بی‌حرکت و چهل‌مایلی تانک‌ها، ناتوانی در از دور خارج کردن پدافند هوایی اوکراین — استراتژی نظامی روسیه در جنوب و شرق آن‌قدرها هم که مطبوعات غربی ادعا می‌کنند فاجعه‌بار از کار درنیامده است. روسیه بیست درصد از خاک اوکراین را تصرف کرده، که برای خود مانعی یک‌پارچه به نظر می‌آید. بازسازی در میان ویرانه‌های ماریوپل آغاز شده و سی‌هزار کارگر ساختمانی دو برابر دستمزد رایج در اوکراین دریافت می‌کنند.[۱۰] به لحاظ مادی، روسیه همچنان منابعی بیش از آن در اختیار دارد که دچار جنگ فرسایشی شود؛ صنایع نظامی قابل توجه، متکی به زیرساخت صنعتی‌ای که پس از تحریم‌های ۲۰۱۴ به سوی جایگزینی واردات سوق داده شده است؛ نیروی انسانی کافی برای حضور چرخشی سربازان در خلال زمستان، پس از بسیج ۲۰۲۲؛ و به‌رغم اعتراضات تهورآمیز ضدجنگ و فرار مردان در سن جنگ، میزانی غیرقابل چشم‌پوشی از انسجام اجتماعی، با تکیه بر خاطرات همچنان زنده‌ی جنگ جهانی دوم. هیچ‌کدام از این‌ها نامحدود نیست.

نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد حمایت از جنگ هنوز در حدود ۷۲ درصد است و از ۸۰ درصد ماه مارس پایین آمده؛ اما آنانی که «عملیات نظامی ویژه» را در کل موفقیت‌آمیز می‌دانند از ۶۸ درصد به ۵۳ درصد رسیده است، و این احساس رایج وجود دارد که «جنگ بیش از حد به درازا کشیده است.» [۱۱] چهره‌های نومنکلاتورای پوتین، که به هنگام اعلان الحاق چهار منطقه‌ی جدید — دونتسک، لوهانسک، خرسون و ژاپوریژیا — به فدراسیون در اواخر سپتامبر زیر چلچراغ‌های تالار بزرگ کرملین دوشادوش یک‌دیگر ایستاده بودند سرشار از تشویش و ملال بود.

۵

تهاجم روسیه سومین گونه‌ی کشاکش را پدید آورد: جنگ دفاع ملی اوکراین. کیف با دشواری‌های سرسختانه‌ای رودرروست: بودجه‌ی دفاعی سالانه‌ی اوکراین پیش از ۲۰۲۲ پنج میلیارد دلار بود، و روسیه ۶۵ میلیارد دلار. جمعیت اوکراین کم‌تر از یک‌سوم روسیه است و تولید ناخالص داخلی‌اش یک‌هشتم. اما خدمت اجباری سراسری مردان توازن در نیروهای حاضر در میدان نبرد ایجاد کرده و اوکراین نقداً مجهز به تسلیحات، پدافند هوایی و تجهیزات آی‌تی، لجستیک و ساختار فرماندهی‌ای شده که ایالات متحد پس از ۲۰۱۵ در تأمین کرده است. با فرار میلیون‌ها پناهجو به لهستان، سخت‌افزارهای نظامی غربی در ابعادی عظیم به اوکراین سرازیر شد و میلیاردها دلار کمک مالی هم به همراه آن آمد. خودداری زلنسکی از رفتن به پناهگاه امن در لهستان نمادی بود از اراده‌ی مقاومت.

ترومای تهاجم به‌ناگزیر آگاهی ملی جدیدی در اوکراین پدید آورد. پس از خیزش میدان در ۲۰۱۴، دوسوم اوکراینی‌ها گمان می‌کردند کشور «به مسیری اشتباه می‌رود»، جز در مورد اقدامات برای برقراری صلح در ۲۰۱۹؛ حالا بیش از ۷۵ درصد گمان می‌کنند کشور در مسیری درست گام برمی‌دارد. اکثریتی چشم‌گیر باور دارند اوکراین در جنگ پیروز می‌شود، گرچه گمان می‌کنند این پیروزی دست‌کم یک سال زمان می‌برد. احساس افتخار در اوکراین از ۳۴ درصد در اوت ۲۰۲۱ به ۷۵ درصد در یک سال بعد افزایش یافته است. [۱۲] این احساس به بهای نفرتی عمیق از روس‌ها — «اورک‌ها» — به دست آمده که زلنسکی درباره‌شان به **وال استریت ژورنال** می‌گوید: «تا وقتی دندان‌های‌شان توی دهان خرد نشود حالی‌شان نمی‌شود.» [۱۳] ۸۱ درصد اوکراینی‌ها در اوت ۲۰۲۲ اعلام کردند که نسبت به روس‌ها «بی‌محبت» یا «بسیار بی‌محبت»‌اند، و نزدیک به نیمی از آن‌ها گفتند که همین احساس را درباره‌ی جمهوری‌های خلق دونتسک و لوهانسک دارند. نسبت افرادی که گمان می‌کردند زبان اوکراینی باید یگانه زبان دولتی باشد از ۴۷ درصد به ۸۶ درصد رسیده

است. اکثریت چشم‌گیری از جوانان گمان می‌کنند که به‌هیچ‌وجه نمی‌توان مناسبات دوستانه میان اوکراین و روسیه برقرار شود؛ ۲۸ درصد دیگر گمان می‌کنند این کار دست‌کم بیست یا سی سال زمان می‌برد. با توجه به تبارهای درهم‌آمیخته و خانواده‌های گسترده در دو سوی مرز، این احساسات به معنای بی‌شمار رابطه‌ی آسیب‌دیده یا از دست‌رفته است؛ یک‌سوم اوکراینی‌ها احساس غالب‌شان را رنجش تعریف می‌کنند. [۱۴]

استراتژی نظامی اوکراین مبتنی بر درخواست از کشورهای دیگر برای کمک بیش‌تر بوده است، به‌پشتوانه‌ی انبوهی از سیاست‌مداران دولت‌های بالتیک که ندای یا مرگ یا آزادی سر داده‌اند. به لحاظ ایدئولوژیک، این درخواست‌ها بسیار موفقیت‌آمیز بوده، گرچه مجموع کمک‌ها چندان بزرگ نیست: اگر با یورو بیان کنیم، ایالات متحد متعهد به ۲۷/۶ میلیارد یورو کمک تسلیحاتی و ۱۲/۳ میلیارد یورو کمک مالی شده است. [۱۵] اما هرچند کمک غربی‌ها بر میدان نبرد تأثیر داشته، مزیتی قاطع به اوکراین نداده است. نیروهای اوکراینی تا ماه ژوئیه مجهز به سیستم‌های موشکی دوپست‌پوندی هدایت‌شونده‌ی هیمارس، موشک‌های هوا به زمین هارم، بیش از هشتصد هزار خمپاره‌ی ۱۵۵ میلی‌متری و آموزش گسترده‌ی ناتو، توانستند سرعت پیش‌روی روستا به روستای روسیه در دونباس را کاهش دهند و سپس متوقف کنند. اعلام‌های هفتگی ارسال سلاح از سوی پنتاگون ادامه داشته و نیروهای عملیات ویژه‌ی ناتو انفجارهایی در پشت خطوط روسیه ایجاد کرده‌اند. عملیات‌های پیچیده‌تر وابستگی چشم‌گیری به کمک ایالات متحد دارند. هنگامی که در ژوئیه زلنسکی، که نیازمند نوعی پیروزی بود تا نشان دهد جنگ به حالت نوعی نبرد ایستا بدل نشده و حمایت غرب باید افزایش یابد، پیشنهاد یورش به جنوب را داد که خرسون هدف آن بود، به این منظور ماریوپل را از شرق دور می‌زد و ژاپوریتزا را می‌گرفت. داد و فغان مقامات پنتاگون بلند شد — مواضع روسیه در این مناطق بسیار مستحکم بود — و در عوض نقشه‌هایی برای حمله‌ای با پانزده تانک به منطقه‌ی کمابیش خالی از سکنه‌ی جنوب‌شرق خاریف پیش کشیدند که طبق معمول در رسانه‌های وفادار غربی در حکم ضدحمله‌ای سرنوشت‌ساز گرامی داشته شد. [۱۶] تسخیر قابل توجه لیمان توجهی کم‌تر به خود جلب کرد.

۶

بنابراین، چهارمین گونه‌ی کشاکش را دولت بایدن به راه انداخته است. یکی از رؤسای سابق سیا آن را جنگی نیابتی توصیف کرده است: ایالات متحد شجاعت اوکراینی‌ها و اراده‌شان برای جنگ با روس‌ها را به کار می‌گیرد، همان‌طور که مثلاً زمانی کردهای روزآوا را زمانی مسلح کرد و به آن‌ها مشورت داد. [۱۷] اما اگر چنین باشد، این فقط یک سویه از جنگ واشنگتن است. در جبهه‌ی اقتصادی، مجموع بسیار بیش‌تر چیزی

است که روانه‌ی اوکراین می‌شود. دولت بایدن حدود چهارصد میلیارد دلار از ذخیره‌ی ارزهای خارجی روسیه را مسدود کرده، بانک‌های اصلی روسیه از سوئیفت بیرون رانده شده‌اند، شرکت‌های روس از خرید اجزای حیاتی منع شده‌اند و شرکت‌های بزرگ غربی — شل، بریتیش پترولیوم، و مرسک، غول تجاری حمل‌ونقل دریایی — از روسیه خارج می‌شوند. همه می‌دانند که تحریم‌ها در کوتاه‌مدت با واکنش متقابل مواجه شده‌اند و رشد قیمت سوخت و مواد غذایی درآمد صادراتی روسیه را افزایش داده است. اما هدف تحریم‌های روسیه فراتر از ایجاد سد در برابر تهاجم به اوکراین است؛ هدف این تحریم‌ها، چنان که **اکنونمیست** بیان کرده، فراگیرتر است: «ضربه زدن به توانایی تولیدی و مهارت تکنولوژیک روسیه» و ایستادن در برابر چین.^[۱۸]

رد خاستگاه‌های رویکرد خصمانه‌ی واشنگتن به روسیه‌ی پسا شوروی را می‌توان تا مباحثات مرتبط با سیاست خارجی ایالات متحد پس از جنگ سرد پی گرفت. معمار اصلی این استراتژی زیگنیو برژینسکی، مشاور امنیت ملی کارتر، بود. او در ۱۹۲۸ در حوالی لویو زاده شد که در آن زمان بخشی از لهستان بود، پسر دیپلماتی که در اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰ به کانادا فرستاده شد و مبارزی متعصب در خلال جنگ سرد بود. برژینسکی در **صفحه‌ی شطرنج گسترده** (۱۹۹۷) استدلال کرد که در دوران پس از کمونیسم، مسئله‌ی استراتژیک اصلی برای واشنگتن چگونگی اعمال سروری بر اوراسیا است که اقلیم مرکزی جهان به شمار می‌آید؛ کاری که پیش و بیش از هر چیز به معنای رودررویی با سیاهچاله‌ی عظیمی به نام روسیه‌ی پسا شوروی بود. برژینسکی هشدار داد که نخبگان روسیه از گسیختگی دولت‌شان رنجیده‌اند و به‌ویژه به خاطر از دست دادن اوکراین آزرده‌خاطرند. برای ممانعت از ریشه دواندن رفتارهای تلافی‌جویانه در این خاک حاصل‌خیز، استراتژی اصلی امریکا باید گسترش ناتو به مرزهای روسیه و ساختن استحکاماتی در برابر آن باشد که اوکراین، آذربایجان و ازبکستان را در بر بگیرد. این هدف برگشت‌ناپذیر — و در حالت ایده‌آل، تقسیم خود روسیه سه یا شمار بیشتری کشور قابل‌مهارتر — باید روسیه را وادارد که آینده‌ی متعادل‌تر را در حکم نوعی پادوی اتحادیه‌ی اروپا بپذیرد. این همان استراتژی‌ای بود که دولت بایدن به کار گرفت و مادلین آلبرایت، دست‌پرورده‌ی برژینسکی، در منصب وزارت خارجه برخلاف نظر بسیاری از نخبگان سیاست خارجی ایالات متحد اجرا کرد.^[۱۹]

پانزده سال بعد، برژینسکی نظرش را تغییر داد و در **نگاه استراتژیک** (۲۰۱۲) شرح داد که روسیه باید به‌تمامی به نهادهای غربی بپیوندد و چین قدرتی مسئله‌سازتر است. اما دیگر دیر شده بود. نیروهای امریکایی در خاک شوروی سابق در بالتیک بودند، کاخ سفید اعلام کرد که گرجستان و اوکراین به ناتو می‌پیوندند و

دورنمای ادغام در غرب همان موقع هم خواب و خیال از سیاستمداران و تصمیم‌سازان در کیف ربوده بود. در خلال چند سال، نولاند در انتصاب نخست‌وزیر تازه‌ی اوکراین نقش ایفا می‌کرد و کماندوهای نیروهای ویژه‌ی روسیه در حال حفاظت از ورودی‌های شورای عالی و شورای وزرای کریمه بودند. الحاق کریمه به هیچ‌وجه بدترین کار پوتین نبود. او این کار را با حداقل نیرو و حد بالایی از حمایت محلی انجام داد — نقطه‌ی مقابل جنگ پوتین در چچن. اما از نگاه دولت اوپاما، الحاق کریمه حمله‌ای جسورانه به دولتی بود که واشنگتن به‌تازگی در قدرت گرفتنش نقش ایفا کرده بود، دهن کجی به خود امریکا که نباید نادیده گرفته می‌شد.

منابع امریکا بسیار فراتر از روسیه است، به‌ویژه در عرصه‌ی جاسوسی، اما همچنین در کیفیت زرادخانه‌ی هسته‌ای، که اوپاما در میانه‌ی رکود بزرگ یک تریلیون دلار صرف بهینه‌سازی آن کرد. اما درست همان موقعی که دسیسه‌چین‌های پنتاگون میدین نبرد دنیپر را زیر نظر دارند، فقط کسری کوچک از تسلیحات امریکایی روانه‌ی اوکراین می‌شوند (و بسیار کم‌تر از آن از جانب دوستان اروپایی زلنسکی). همچنان باید بینیم که آیا قدرتی صنعتی نظیر روسیه را می‌توان با نیروهای نیابتی از پا درآورد یا نه. به لحاظ ایدئولوژیک، شجاعت اوکراینی‌ها و قساوت‌هایی که نیروهای پوتین در میدین نبرد مرتکب می‌شوند و اخبار را انباشته‌اند در عمل بسیار بیش‌تر از لفاظی‌های کاخ سفید درباره‌ی دموکراسی و خودکامگی غول دهان‌گشاد توانسته حمایت از کیف را در ایالات متحد و اروپا برانگیزد. بدون شک ایدئولوژی رسمی به ادامه‌ی بازی‌ای وابسته است که «اوکراین نتیجه‌اش را تعیین خواهد کرد.» در واقعیت، اوکراین محتاج درگاه صحنه‌ی جهانی، و وابسته به تسلیحات و اطلاعات امریکایی‌ها است. زلنسکی به کار گمارده شده تا با جاروجنجال توییت کنند که ایالات متحد باید کار بیش‌تری انجام دهد — و بایدن به‌تندی به او هشدار داد که دیگر نباید در برابر این همه کمکی که از امریکا دریافت می‌کند ناسپاس باشد. [۲۰] زلنسکی هم مطابق انتظار فتیله‌ی توییت‌هایش را پایین کشید. تقاضای او برای پیوستن سریع به ناتو در سپتامبر — که با جیغ‌ودادهای لذت‌آلود ریگا، تالین و اتاوا کوچولوی شجاع روبه‌رو شد — با واکنش سرد جیک سالیوان، مشاور امنیت ملی، کنار گذاشته شد و زلنسکی با عتاب و خطاب سفیر پیشین ایالات متحد در کیف مواجه شد.

سرشت کشاکش دولت بایدن با روسیه آشکارا «امپریالیستی» است، به این معنا که هدف از آن تغییر رژیم و تحکیم هژمونی ایالات متحد بر اوراسیاست. اما روشن نیست که بایدن راهی برای رسیدن به این هدف داشته باشد. دولت او برنامه‌ای برای جنگی در این ابعاد نداشت: این جنگ هدیه‌ای نطلبیده بود، همانند تهاجم صدام به کویت در ۱۹۹۰؛ اما تغییر رژیم در عراق حدود سیزده سال به طول انجامید و نتایجش واضح‌تر از آن است که درباره‌شان بحث کنیم. از بسیاری جنبه‌ها، تهاجم روسیه برای بایدن نعمت بوده است، ولو تحریکات داخلی در

آهنگ مقبولیتش نمایان نشده و دستاورد بزرگی در نزدیکی اروپا به واشنگتن حاصل شده است. به بیان دیگر، جنگ اوکراین انحرافی بزرگ است از اولویت واقعی دموکرات‌ها: شکوفایی داخلی برای تضمین برتری امریکا در رقابت استراتژیک با چین، که ایالات متحد امید دارد در وقت مقتضی رژیم دیگری بر سر کار بیاید. این‌جا پنجمین گونه‌ی کشاکش پا به میدان می‌گذارد و از چند سو واکنش‌های واشنگتن به اوکراین را تعیین می‌کند: نبرد آتی با پکن. شباهت‌ها میان اوکراین و تایوان مدام در زمستان ۲۰۲۱ و ماه‌های ابتدایی ۲۰۲۲ پیش کشیده می‌شد تا عدم‌مذاکره با پوتین توجیه شود. مقامات بایدن از استدلال «پکن در حال تماشاست» در حکم دلیلی برای واکنش شدید ایالات متحد استفاده می‌کردند؛ هرگونه «راه‌گریز» برای پوتین را پکن در حکم نشانه‌ای فرسایش قدرت ایالات متحد قلمداد خواهد کرد. یکی از دغدغه‌های اصلی بایدن همان تحدید هزینه‌ها، در توجه کاخ سفید و نیز تلفات امریکایی‌ها، بوده است، ضمن آن‌که دستورکار داخلی و خارجی موجود را پیش می‌برد. دورنمای کشاکش میان چین و ایالات متحد، نقطه‌ی تمرکز واقعی سه دولت اخیر واشنگتن، آخرین سده است که پویه‌های جنگ اوکراین را تعیین می‌کند.

۷

برهم‌کنش میان این گونه‌های متفاوت کشاکش — داخلی، تلافی‌جویانه‌ی دفاعی، مقاومت ملی، برتری امپریالیستی، چین و امریکا — پویه‌ی تصاعدی بی‌امانی پدید آورده است. پس از نظامی شدن کشاکش داخلی در ۲۰۱۴، واشنگتن و مسکو نیروها را در هر یک از نقاط برخورد افزایش داده‌اند. تهاجم پوتین، حرکتی تعیین‌کننده در افزایش تنش، با بسیج نظامی و اقتصادی بلوکی بزرگ‌تر همراه شد که به دست کشور آن سوی اقیانوس اطلس رهبری می‌شد و کشاکش آتی در حوزه‌ی اقیانوس آرام را نیز از نظر دور نمی‌داشت. از آن‌جا که جنگ‌افروزی‌های سی دولت غیرمتخاصم بر این کشاکش می‌دمند، این پویه‌ها را احتمالاً نمی‌توان معکوس کرد.

سرشت خطیر هدف‌های جنگی طرف‌های متخاصم محصول این تشدید تنش است. در ماه مارس، موضع کیف در مذاکرات صلح استانبول دفاع از بی‌طرفی (با تضمین‌های سفت‌وسخت) و عقب‌نشینی نیروهای مسکو به مناطق پیش از آغاز تهاجم بود. در آوریل، ایالات متحد زیر پای مذاکرات روسیه و اوکراین را خالی کرد و این پیام را رساند که، از نگاه غرب، پوتین طرفی نیست که بتوان با او مذاکره کرد. [۲۱] امروزه روز، کیف خواهان بازگشت کامل کریمه به اوکراین است. مسکو خواستار پیمانی با ناتو بود و پا به جنگی تمام‌عیار گذاشته است. واشنگتن به دنبال گسترش بی‌دردسر هژمونی‌اش در سراسر اروپای شرقی بود و در عوض وادار شده با

قیمت‌های فزاینده‌ی سوخت دست‌وپنجه نرم کند که عاملی تعیین‌کننده در انتخابات کنگره است. با نگاهی به آرای ممتنع و منفی درباره‌ی اوکراین در سازمان ملل در اکتبر سال جاری، برژینسکی می‌توانست خاطر نشان کند که واشنگتن دقیقاً در حال از کف دادن حمایت‌ها در اوراسیاست — هندوستان، پاکستان و سریلانکا و نیز جمهوری‌های آسیای میانه، چین، ایران، ویتنام و لائوس — و دوسوم افریقا، از الجزایر، سودان و اتیوپی تا کنگو، اوگاندا، تانزانیا، موزامبیک، زیمباوه و افریقای جنوبی. حالا ایالات متحد مانده و ناتو و کشورهای آسه‌آن، به‌علاوه‌ی (بخش اعظم) امریکای لاتین.

حاصل این پویه‌های تشدیدشونده در وهله‌ی اول تعمیق فاجعه‌بار کشاکش داخلی اوکراین بوده است. تحولات اجتماعی در این کشور درست برخلاف جنگ جهانی دوم بی‌اندازه واپس‌گرایانه است. آخرین لایحه‌ی مصوب زلنسکی پیش از آغاز جنگ قانون خصوصی‌سازی زمین بود که ناخشنودی بسیاری به بار آورد. امروزه روز، در مبان‌های بحران اقتصادی رو به وخامت که در آن بیش از یک‌میلیون کارگر اخراج شده و ۷ درصد مجموع خانه‌ها ویران شده‌اند — و نرخ بی‌کاری ۳۵ درصد است، گرچه میلیون‌ها تن دیگر در سن کار کشور را ترک کرده‌اند — دست‌راستی‌های دولت زلنسکی، که اکثریت را هم دارند، فرصت را غنیمت شمرده‌اند تا قانونی به تصویب برسانند که ۷۰ درصد نیروی کار را از دایره‌ی حمایت‌های فعلی خارج می‌کند؛ اقدامی که پیش از جنگ مخالفان در اتحادیه‌های کارگری در برابرش ایستاده بودند. کشاکش داخلی در مناطق بازپس‌گرفته‌شده، در میانه‌ی مرگ و فلاکت، ادامه دارد و «هم‌دستان» روسیه دستگیر می‌شوند تا مجازات شوند.

دفاع مسکو از خود در برابر ناتو و تلاش‌ها برای تحمیل معاهده‌ای با واشنگتن شکستی قاطع خورده است. وضعیت رسمی اوکراین هرچه باشد، ناتو تا آینده‌ی قابل‌پیش‌بینی در این کشور جا خوش کرده است. با پیوستن سوئد و فنلاند، روسیه هشتصد مایل مرز مشترک با این بلوک خواهد داشت و بالتیک به دریای ناتو بدل خواهد شد و کالینینگراد موردی نابهنجار و منزوی خواهد بود. به‌رغم تحولات پرشتاب جدید پیش از زمستان، جنگ روسیه برای تصرف منطقه متوقف می‌شود و به جنگی فرسایش برای دفاع بدل خواهد شد که در نهایت هزینه‌های اقتصادی زیادی به بار می‌آورد. هم‌زمان، با وجود آن‌که ایالات متحد بازی خود را از بیخ‌وبن تغییر می‌دهد، به نظر نمی‌آید اوکراین استراتژی نظامی‌ای برای بازپس‌گیری یک‌پنجم خاک خود داشته باشد. اگر آن‌طور که زلنسکی ادعا می‌کند، هدف اوکراین تصرف مجدد کریمه باشد، جنگ کیف نیز با سرکوب مناطق شورشی خصلتی نوامپریالیستی پیدا خواهد کرد. تا این‌جا، یگانه تاکتیک دولت باید برای رسیدن به تغییر رژیم در روسیه کش دادن جنگ است. در این حین، سند «مفهوم استراتژیک» ناتو در سال ۲۰۲۲، که به‌واقع

دلسردکننده است، سی و چند دولت عضو را در بن‌بست مقابل پکن پشت‌سر‌واشنگتن به صف می‌کند. در سطح نظری، دولت‌های بزرگ اروپا پس از پایان جنگ سرد توانستند با تکیه بر چهارچوبی هم‌سازانه‌تر و به لحاظ جهانی چندفرهنگی‌تر که به گفته‌ی برخی استراتژیست‌های امریکایی به قدرت‌های نوظهور میدان می‌داد، توازنی را میان روسیه و ایالات متحد برقرار کنند. ایستادن در برابر این نتیجه فقط مختص این باور نخبگان سیاست خارجی ایالات متحد نیست که می‌گویند بدیل سلطه‌ی امریکا آشوب در سطح جهان است. پس از پنجاه سال استقلال تحلیل‌رفته، دولت‌های اروپایی فاقد منابع مادی و خلاق برای پروژه‌های ضددهژمونیک‌اند. به‌ویژه آلمان پس از هر بحران جدید، یوگسلاوی، بحران مالی، اوکراین، بیش‌تر و بیش‌تر پابند ناتو می‌شود. «خوابگردها» اصطلاح ماندگاری است که کریستوفر کلارک برای فروافتادن قدرت‌های بزرگ به مگاک جنگ جهانی اول استفاده کرد. در دهه‌ی ۲۰۲۰، اروپایی‌ها بسیار هشیارتر، خندان‌تر و شادمان‌ترند و، ضمن سرخوشی بابت «خودآیینی استراتژیک»‌شان، کت‌بسته به سوی کشاکش جهانی برای سروری ایالات متحد برده می‌شوند.

* مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از Susan Watkins *Five Wars in One: The Battle for Ukraine* نوشته‌ی Susan Watkins. اصل مقاله در این [لینک](#) زیر یافته می‌شود.

یادداشت‌ها

[1]. Ernest Mandel, *The Meaning of the Second World War*, London and New York 1986.

[2]. Mandel, *Meaning of the Second World War*, p. 156.

[3]. Mandel, *Meaning of the Second World War*, p. 45.

[۴]. برای بحثی قدیمی‌تر درباره‌ی جنگ اوکراین، که بحث فعلی متکی به آن‌هاست، بنگرید به:

Watkins, 'An Avoidable War?', Volodymyr Ishchenko, 'Towards the Abyss' and Tony Wood, 'Matrix of War', NLR 133/134, Jan–April 2022.

[۵]. «سووک»: اصطلاحی تحقیرآمیز به زبان روسی برای کسانی که همچنان به دورنما و ارزش‌های شوروی پایبندند، و نتوانسته‌اند با جامعه‌ی سرمایه‌داری خو بگیرند. بنگرید به:

Anna Arutunyan, *Hybrid Warriors: Proxies, Freelancers and Moscow's Struggle for Ukraine*, London 2022, p. 19.

آروتونیان، روزنامه‌نگار لیبرال روس و سردبیر پیشین مسکو نیوز که اکنون در لندن زندگی می‌کند، در ماه‌های نخست ۲۰۱۴ به بسیاری از مناطق شرق و جنوب اوکراین سفر کرد و قوم‌نگاری نادری از دونباس در زمان خیزش میدان ارائه داد.

[۶]. ایگور گیرکین قاتل، عضو پیشین سرویس امنیت فدرال روسیه، و پنجاه عضو قدرتمند میلشیاپش، از میلیارد در دست‌راستی و بسیار مذهبی روسی به نام کنستانتین مالوفه‌یف پول می‌گیرند، درست یک هفته پس از اعلان تشکیل جمهوری خلق دونتسک در ۱۲ آوریل ۲۰۱۴ به دونباس رسید. تا اواسط ماه مه بیش‌تر طول نکشید که مسئول روابط عمومی مالوفه‌یف، الکساندر بورودای، به عنوان نخست‌وزیر جمهوری خلق دونتسک «انتخاب شد»، و سه ماه بعد الکساندر زاخارنکو، رئیس دست‌راستی سازمان محلی کهنه‌سربازان، که زاده‌ی دونتسک بود، جای او را گرفت. خود شبه‌نظامیان اغلب جنگجویانی زاده‌ی دونباس بودند و «تروریست‌های روس» کم‌تر از یک‌سوم افراد آن‌ها را تشکیل می‌دادند.

[7]. Ivan Katchanovski, 'The Hidden Origin of the Escalating Ukraine–Russia Conflict', *Canadian Dimension*, 22 January 2022.

[8]. Arutunyan, *Hybrid Warriors*, pp. 14–16 (Mariupol), 68–75 (Odessa).

[9]. Polling by the Kiev International Institute of Sociology, April 2014, cited in Arutunyan, *Hybrid Warriors*, p. 123.

[10]. Volodymyr Ishchenko, 'Russia's Military Keynesianism', *Al-Jazeera*, 26 October 2022.

[11]. 'Conflict with Ukraine: September 2022', Levada Centre, 7 October 2022.

[12]. Rating Group, 'Seventeenth National Survey: Identity, Patriotism, Values', Kiev, 23 August 2022.

[13]. Yaroslav Trofimov and Matthew Luxmoore, 'Ukraine's Zelensky Says a Cease-Fire with Russia, without Reclaiming Lost Lands, Will Only Prolong War', *WSJ*, 22 July 2022.

پیش از جنگ، نرخ مقبولیت زلنسکی حول‌وحوش ۳۰ درصد بود؛ حالا بیش از ۹۰ درصد است.

[14]. Rating Group, 'Seventeenth National Survey'.

[15]. 'Ukraine Support Tracker', IfW/Kiel Institute for the World Economy, October 2022.

همه‌ی ارقام تعهدشده پرداخت نشده است.

[16]. For example, Dan Sabbagh, 'Surprise Counterattack Wrong-Foots Invaders and Shows Sophisticated Battlefield Tactics', *Guardian*, 9 September 2022; Patrick Wintour, 'Battle of Nerves: How Advances on the Field Are Helping Europe

Recover Its Resolve’, *Guardian*, 14 September 2022. On US planning for the operation, see Julian Barnes, Eric Schmitt and Helene Cooper, ‘The Critical Moment Behind Ukraine’s Rapid Advance’, *NYT*, 13 September 2022.

[17]. Leon Panetta, ‘It’s a proxy war with Russia, whether we say so or not’, *Bloomberg TV*, 17 March 2022.

[18]. ‘Are Sanctions on Russia Working?’, *Economist*, 25 August 2022.

[19]. For a critical assessment see Perry Anderson, *American Foreign Policy and Its Thinkers*, London and New York 2015, pp. 197–208.

[20]. Yasmeeen Abutaleb and John Hudson, ‘Biden Scrambles to Avert Cracks in Pro-Ukraine Coalition’, *Washington Post*, 11 October 2022.

[21]. Roman Romaniuk, ‘From Zelensky’s “Surrender” to Putin’s Surrender: How the Negotiations with Russia Are Going’, *Ukrainska Pravda*, 5 May 2022.